

سازمان حمل و جابجایی کارگری

باماستبار فدرالی...
 جنبش کارگری و...
 سیاهکل، حماسه یا عشق
 کلمه مناسب
 پیکار کنید

پیکار

ای کاش به جای تیغ های برهنه، نشسته برانزده خلق

میوانستیم گل های بشارت دهنده ی بهار را

برای خلق به ارمانان میاوریم؟

گل های از جنس تمام شدن

تمام بهیض با و نابرابری با

... به سوی بهاری لبریز

از انسان های برابر...

الاینک این من و تویم

که برای رسیدن بدان بهار بی اتما

برای خود گل شدن در قلب خلق

بلد به پیکار برویم در سایه ی چمنهای بی لالان

به کین مسلسل های بر کلبه در آمده

به سوی لبریزترین روزهای خلق

بلد به پیکار برویم

برای نندیشیدن به نابرابری با

و آرزمان شدن آرزمان خلق

بلد به پیکار برویم

خرداد 1384 برای شاکتک به خون خفته ی خلق امیر پرویز یونان

خرداد 1386 برای اسکندر صادق نژاد

کنند

این، نم

دستان دستان زاده ی کندم زار ما

بجن زار دشت های شاکاران

تخنمی تقدیری میکشکاران نم

در وطن بی وطنی، از جنس وطن

وطن:

فخر، اشک، حسرت، کرسنگی،

من وطن، وطن خون،

خون هم ختم.

دیالی از ختم و نفرت

من این نم، من

من ختم و نفرت خلقم

خاتم ماکنند،

کیند اش باد ختم

کیند اش نم،

مشت بی پروا

مشت بی پروای خلقم باد ختم...

کارگری شد و آنرا از يك جريان خلقی به يك جريان (شاید هم چند جريان) ضد کارگری تبدیل کرد. این تجربه‌ایست که جنبش کارگری ایران با درد و هزینه بسیاری پرداخت و باید از ظهور مجدد این پدیده جلوگیری کند. البته به نظر نگارنده کم‌اگان لیبرالیسم در محافل چپ وجود دارد که باید افراد صادق با این پدیده برخوردی جدی به عمل بیآورند.

سخن آخر فداییان خلق را به‌طور کلی مانند هر پدیده اجتماعی-سیاسی نمی‌توان جدا از بستر خود مورد ارزیابی و سنجش قرار داد. فداییان محصول زمانه خود بودند. هر پدیده‌ای در بستر خود دارای نقاط مثبت و ضعف است. يك نیروی مترقی تحلیلی همه جانبه از پدیده ارائه می‌دهد. فداییان در عصر خود نقاط مثبت و ایرادات مختلفی داشتند اما کسی که آن‌ها را یکسره به کناری می‌نهد قطعاً با موضوع علمی برخورد نمی‌کند. روش درست در برخورد با مساله گذشته جنبش کارگری این است که نسل جدید نیروهای چپ باید مسائل امروز خود را بشناسند، با توجه به شناخت

امروزی خود تداوم سیاست‌های درست گذشته را پی بگیرند، از سیاست‌های اشتباه گسست کنند. فدایی صرفاً نه سلاح بود و نه عملیات، فدایی مرامی بود که در دوران خود دستاوردها و شکست‌های متعددی داشت، نه می‌توان در خواب پیروزی‌های چند ده سال قبل باقی ماند و نه می‌توان صرفاً شکست‌ها را دید. يك نیروی چپ به گذشته خود ریشه‌ای می‌نگرد و این نگرش ریشه‌ای باعث می‌شود که اشتباهات را در ریشه ببینید. نگاهی که صرفاً به گذشته نوسناز يك است، نگاهی جزمی و خرافی است و نگاهی که صرفاً در مقام نفی وارد می‌شود نیز به همین‌گونه ایده‌یستی است که خب پرواضح است که جزم‌گرایی و ایده‌الیسم در اندیشه يك نیروی مترقی مانند سم می‌ماند.

ویژه نامه سیهکل و جنبش کارگری

کانون مدافعان حقوق کارگر

ریخت. مساله يك چیز است، آن هم رفع استثمار بشر از بشر.

به هر روی اگر مفهوم سیهکل را از يك منطقه جغرافیایی به يك مفهوم عملی تغییر دهیم و خواهان این پرسش باشیم که رستاخیز امروز چیست، آن‌گاه رسیدیم به ریشه اصلی مشکلات کنونی جنبش کارگری و مدافعان رهایی طبقه کارگر.

امروز طبقه کارگر بیش از هر روزی نیاز به آگاهی واقعی دارد، امروز طبقه کارگر به‌جای چریک نیاز به آگاهی دارد. امروز طبقه کارگر نیاز به دلسوز و مرثیه سرا ندارد، طبقه کارگر نیاز به دوستی‌های خاله خرسه‌ای شبه روشنفکران خرده بورژوا ندارد، امروز طبقه کارگر بیش از هر چیزی نیاز به آگاهی دارد. آگاهی در مفهوم طبقاتی و مسلح به اینولوژی علمی.

فراموش نباید کرد که امروز هر حرکت مسلحانه‌ای در هر کجای خاورمیانه منجر به جنگی داخلی می‌شود که در ازای این اتوریته سریعاً به دست نیروهای القاعده و دیگر نیروهای سناریو سیاهی مانند سلطنت طلبان می‌افتد، فراموش نکنیم که امروز عمل مسلحانه بیش از آن‌که جانبه داشته باشد، دافعه دارد و از همه مهتر فراموش نکنیم که امروز به دلیل حضور پر قدرت امپریالیسم رسانه و تفصدايي در عرصه رسانه عملاً طبقه کارگر را نسبت به مفاهیم مترقی بدبین یا ناآگاه کرده‌اند. امروز رسانه‌های رنگارنگ مسائل را به لیبرال‌ترین حالت ممکن به نمایش می‌آورند که تماماً باعث تحمیق عمیق‌تر توده‌ها می‌شود، در این شرایط طبقه کارگر از حقوق خود نیز به درستی اطلاع ندارد چه رسد به اینکه خواسته‌های ریشه‌ای یا مترقی را بشناسد.

لذا به نظر نگارنده ”سیهکل“ امروز جایی است که طبقه کارگر یا دیگر زحمتکشان را نسبت به منافع طبقاتی خود آگاه کند. علیه لیبرالیسم

لیبرالیسم در جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی از آن دست پدیده‌های

کانون مدافعان حقوق کارگر

برگزیده شد - و بعد از مواجه شدن با شرایط امیدوار کنندهٔ گروه مجدداً به فلسطین رفت تا به یاری نهضت فلسطین ملزومات جنگی را فراهم آورد. او در بهار 49 همراه رفیق صفاری و ملزومات در ایران ماندند تا گروه جدیدی را سازمان به ایران بازگشت. در

شهریور 49 بانک ملی ایران شعبهٔ وزراء به منظور حل مسایل مالی صادره شد. در اواسط شهریور 49 عملیات شناسایی شش ماهه توسط شش نفر از رفقایی که آمادگی قبلی برای چنین عملیاتی را داشتند، آغاز گردید و به جنگل رفتند و رفقای دیگر در واحد های شهری و ارتباطی سازمان داده شدند. مقارن آغاز حرکت دستهٔ جنگل به فرماندهی رفیق صفایی فراهانی، گروه با گروه رفیق مسعود احمد زاده ارتباط گرفت. گروه احمد زاده از مبارزان جوان کمونیست تشکیل شده بود که در سال 46 جهت مطالعهٔ متون مارکسیستی لنینیستی گرد هم آمده بودند و تا سال 47 به مطالعهٔ اسناد انقلابی مشغول بودند. آنها هدف خود را ایجاد حزب کمونیست قرار داده و در زمینهٔ عضوگیری و تربیت عناصر جدیدفعالیت می کردند و دامنهٔ ارتباطات خود را تا مشهد و تبریز گسترش دادند.در سال 48 به تصویب هیأت مؤسسين، سازماندهی گروه احمد زاده تغییر یافت و اعضا در تیم های سه نفره که از لحاظ ایمنی مزایایی داشت سازمان داده شدند. وظیفهٔ تیم‌های ملث، مطالعهٔ متون مارکسیستی، انتشار و

ویژه نامه سیهکل و جنبش کارگری

با ما تبار فدایی، با ما غرور رهایی…

مرضیه معاضد زاده

مروری کوتاه بر آنچه گذشت

در شرایطی که گروه های سیاسی به واسطهٔ اعمال فشار نیرو های پلیسی از هر گونه حرکت سازنده باز داشته شده بودند و هرگونه فعالیت نیرو های اپوزیسیون با خشونت تمام متوقف می گردید و انبوه عظیم ترس و خفت بر توده ها و روشنفکران سنگینی باز دارنده ای را به وجود آورده بود، گروه جنگل فعالیت خود را آغاز کرد. هدف گروه به طور خلاص و ساده ایجاد برخورد های مسلحانه و ضربه زدن به دشمن به منظور در هم شکستن جو خفقان در محیط سیاسی ایران و نشان دادن آنها راه مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه به خلق میهن بود. گروه جنگل بر مبنای فعالیت سه تن از کادر های سابق تشکیل شد: بیژن جزنی، عباس سورکی و ضرار زاهدیان. این سه تن باز ماندگان گروهی بودند که درسال45 با هدف جنبش قهر آمیز در ایران تشکیل شد. این گروه مخفی که بعد ها به نام گروه جزنی شهرت یافت مدت یک سال به زمینه سازی کار مسلحانه پرداخت. در زمستان 46 گروه به خاطر نفوذ یک عنصر توده ای سابق که در خدمت پلیس سیاسی قرار گرفته بود و نقش نفوذ در گروه های اپوزیسیون چپ را داشت، مورد شناسایی قرار رفت و رهبران اصلی آن دستگیر شدند. عده ای از کادر ها فرصت طلبانه از مبارزه کناره گیری کردند و عده ای نیز بعد از هشت ماه زندگی مخفیانه به علت امکان ادامه کار و نیز به علت بی تجربگی در امور نظامی قرار شد از مرز خارج شده و به انقلاب فلسطین بپیوندند و پس از کسب پاره ای تجربیات به ایران باز گردند. در جریان این برنامه نیز چند تن دیگر



دهند. گروه جنگل در پاییز 47 با 8 کادر سازمان داده شد. و تعداد نفرات در فاصلهٔ پاییز 47 تا زمستان 48 به 23 نفر افزایش یافت و فعالیت های تدارکاتی از قبیل خرید سلاح، تهیه نقشه از مناطق شمالی ایران، اجرای برنامهٔ شناسایی سیستماتیک نواحی کوهستانی و ایجاد پایگانی اطلاعاتی، تا تابستان48 ادامه یافت. در این هنگام بود که رفیق صفایی به ایران بازگشت. - لازم به ذکر است که صفایی فراهانی در مدت حضور خود در فلسطین با نام مستعار ابو عباس ابتدا به فرماندهی 40 و سپس 150 نفر از چریک ها و در نهایت به فرماندهی منطقه شمالی جبهه آزادیبخش خلق فلسطین

فداییان در مقابل نیروهای مبارز دیگر نیز صادق بودند، مثلاً زمانی که تحولات درونی مجاهدین خلق منجر به تغییر ایندولوزی این سازمان شد، فداییان هیچ وقت اتفاقات درونی مجاهدین را تایید نکردند و اتفاقاً در بحث بین رهبری دو سازمان بارها حمید اشرف به این موضوع انتقاد کرد.

پس می بینیم برعکس آنچه که نیروهای لیبرال و محافظه کار جامعه نشان می دهند، فداییان خلق معطوف به سلاح نبودند، فداییان معطوف به مبارزه بودند، مبارزه را هم صرفاً در شکل مسلحانه و چریکی نمی دیدند. فداییان تحلیلی از شرایط آن روز رژیم شاهنشاهی داشتند، و در این تحلیل نتیجه می گرفتند که باید دست به سلاح برد اما این امر به تمام تاریخ و شرایط بسط ندادند. فداییان اگر دست به سلاح گرفتند واکنشی به رژیم سرکوبگر شاه بود. یک عنصر دیگر نیز در فداییان وجود داشت که تا به امروز آن چنان که باید و شاید مورد بررسی قرار نگرفته است، این اصل طلایی "سبک زندگی"



انقلابی و مترقی فداییان بود. فداییان نوعی زندگی را دنبال می کردند که در میان تمامی اعضا و هواداران فدایی دنبال می شد که تمام جامعه را به تحسین و می داشت، اگر از یک مذهبی یا یک فرد کاملاً غیرسیاسی هم در مورد فداییان سوال کنید اولین موضوعی که به آن اشاره می کنند نوع برخوردها با مردم، با خانواده، با کارگران است. شاید بارها از یک فرد غیرسیاسی هم که یک فدایی در میان آشنایان بوده است شنیده ایم که چقدر با افتخار از فدایی حرف می زند و از خصلت های آن فرد می گوید. فراموش نکنیم اینکه فداییان می توانند در روز 21 بهمن 57 و قبل از پیروزی انقلاب و بعد از

کشته شدن تمامی رهبران اصلی خود توانایی برگزاری میتینگ چند ده هزار نفره دارند صرفاً به خاطر مبارزه قهرآمیز در مقابل رژیم نبود بلکه به خاطر خصلت های عمیقاً انقلابی فداییان در برخورد با مسائل بود، که این امر نیز بی پروا برگرد نشأت گرفته از سبک زندگی فداییان است که البته در این نوشته نمی توان این موضوع را شرح و بسط کامل داد.

پس نکته اصلی فدایی نه سلاح است و نه برای یک مبارزه بی امان با رژیم شاهنشاهی.

این که سپاهکلی کجاست صرفاً یک سوال جزئیاتی نیست، می توان این سوال را امروز بدین گونه پرسید که سپاهکلی به معنی سرآغاز مبارزه با سرمایه داری و ستم در کجاست؟ این "سپاهکلی" دیگر یک منطقه جغرافیایی نیست بلکه یک رستاخیز برای مبارزه با نظام ستمگر سرمایه داری و رستاخیزی برای مبارزه بی امان علیه حکومت اقلیت فرادست بر اکثریت فرودستان و بالخصوص طبقه کارگر که این موضوع نیز یک مساله کاملاً بین المللی است.

دوران بورژوازی مالی و الیگارش مالی، که اتفاقی جهانی بوده است، دسترنج زحمتکشان و ارتش کار بیش از گذشته مورد یغما قرار می گیرد، این تغییر باعث انحطاط هر چه بیشتر مفهوم بورژوازی ملی، و همچنین انحطاط وحشتناک خرده بورژوازی و طبقه متوسط گشته است. در این دوران دیگر مفاهیمی مانند خلق و مسائلی که به هر جهت خواهان کم رنگ کردن مبارزه طبقاتی هستند را باید دور

در تمام ابعاد زندگی خود انجام می دهد و توانایی جلب اعتماد کارگران و زحمتکشان را دارد.

سیاهکل کجاست؟
سیاهکل منطقه ای در استان گیلان و نزدیک شهرستان لاهیجان است. سیاهکل جایی است که فداییان اولین عملیات نظامی خود را از آن جا و از حمله به پاسگاه این منطقه آغاز کردند. این حمله گرچه از نظر نظامی شکست خورد اما سرآغازی شد برای یک مبارزه بی امان با رژیم شاهنشاهی.

این که سپاهکلی کجاست صرفاً یک سوال جزئیاتی نیست، می توان این سوال را امروز بدین گونه پرسید که سپاهکلی به معنی سرآغاز مبارزه با سرمایه داری و ستم در کجاست؟ این "سپاهکلی" دیگر یک منطقه جغرافیایی نیست بلکه یک رستاخیز برای مبارزه با نظام ستمگر سرمایه داری و رستاخیزی برای مبارزه بی امان علیه حکومت اقلیت فرادست بر اکثریت فرودستان و بالخصوص طبقه کارگر که این موضوع نیز یک مساله کاملاً بین المللی است.

دوران بورژوازی مالی و الیگارش مالی، که اتفاقی جهانی بوده است، دسترنج زحمتکشان و ارتش کار بیش از گذشته مورد یغما قرار می گیرد، این تغییر باعث انحطاط هر چه بیشتر مفهوم بورژوازی ملی، و همچنین انحطاط وحشتناک خرده بورژوازی و طبقه متوسط گشته است. در این دوران دیگر مفاهیمی مانند خلق و مسائلی که به هر جهت خواهان کم رنگ کردن مبارزه طبقاتی هستند را باید دور

ترجمه آثار مارکسیستی و کار روی کارگران و روشنفکران آگاه و تربیت مارکسیستی آنان به منظور زمینه سازی برای تشکیل حزب سراسری طبقه کارگر بود. در اواخر سال 48 این اقدامات با مشکلات جدی مواجه شد. سیستم پلیسی وقت و اثرات نامطلوب سابق، کارگران را از شرکت در مبارزه سیاسی و حتاً مبارزات اقتصادی باز می داشت. در چنین شرایطی بود که گروه احمد زاده نیز بعد از مطالعات و بحث های بسیار اصل مبارزه مسلحانه را با مطالعه تجارب جنگ های برزیل و جنگ چریکی شهری مورد توجه قرار دادند و این مقارن بود با ارتباط دو گروه در شهریور 49. از شهریور تا دی ماه 49 ارتباط دو گروه به یک رشته مباحث تئوریک بر سر استراتژی و تاکتیک مبارزه مسلحانه گذشت. در دیماه 49 نیز های گروه جنگل مورد پذیرش قرار گرفت. در ابتدای امر، اثر بخشی سیاسی وسیع و سراسری یک جنبش چریکی در کوه هزمان با عملیات شهری مورد نظر بود. قرار شد از گروه رفیق احمد زاده افرادی به کوه اعزام شوند اما گروه احمد زاده که هنوز بسیاری از کادر های آن علمی بوده و در گوشه و کنار کشور مشغول به کار یا خدمت وظیفه بودند عملاً قادر نبود در مدت کوتاهی نفرت را اعزام کند. در چنین شرایطی بود که فرماندهی جنگل مرتباً طولانی شدن شناسایی را به رفقای شهری تذکر می داد که اگر عملیات انجام نشود امکان کشف دسته جنگل قبل از بهره برداری از عدم هوشیاری دشمن و جود دارد و اعلام کرد که در نیمه دوم بهمن عملیات را آغاز خواهد کرد. لازم به تذکر است که دسته کوهستان با امکانات محدود درون گروهی به 9 نفر افزایش یافت که از این عده، یک نفر در جنگل مفقود شد و تلاش های شبانه روزی برای پیدا کردن او بی نتیجه ماند. در نیمه اول دی ماه نیز یکی از کادر های گروه جنگل به نام غفور حسن پور که افسر وظیفه بود و وظایف گروهی اش به دیگران داده شده بود به عللی غیر از

در پاییز 49 یکی از تیم های مثلث از گروه احمد زاده، بانک ونک را مصادره کرد و وجوه آن به نفع جنبش ضبط شد.

از گروه احمد زاده، بانک ونک را مصادره کرد و وجوه آن به نفع جنبش ضبط شد. در جریان این مصادره یکی از اعضا به نام رفیق فرهودی تحت پیگرد قرار گرفت و بعد از چند ماه زندگی مخفی در تهران با چند نفر دیگر به گروه جنگل پیوست. به این ترتیب گروه جنگل که شبکه شهری اش از هم پاشیده شده بود با این رفقا تقویت شد و تعدادشان به 9 نفر رسید. ضمناً شاخه تبریز گروه احمد زاده نیز در 15 بهمن 49، تیمی به منظور مصادره مسلسل شهربانی تبریز تشکیل داد که این عملیات نیز با موفقیت انجام شد. در این زمان ضربه از شهر به کوه سرایت کرده و ایرج نیری نیز که در کوهپایه های سیاهکل مغم بود دستگیر شده بود و گروه جنگل (نه دسته شهری آن و نه دسته کوه) از این واقعه با خبر نبودند. در روز 19 بهمن که به عنوان روز عملیات انتخاب شده بود، قرار شد هادی بنده خدا انگرودی

ارتباط با گروه جنگل دستگیر شد. بعد از 20 روز شکنجه که منجر به شهادت او شد اعتراضاتی کرد. این اعتراضات سر نخ دستگیری سایر افراد گروه جنگل شد. آنها که انتظار فاش شدن اسرار را داشتند (چرا که تصور بر این بود که رفیق نامبرده در ارتباط با فعالیت های گروه دستگیر نشده و لذا موردی ندارد که مسایل درونی را مطرح سازد) در شهر غافلگیر شده و دستگیر شدند. نتایج مخرب در 13 بهمن به وجود آمد و حمله سراسری ساواک به گروه جنگل شروع شد. در فاصله 24 ساعت سه نفر در گیلان، 5 نفر در تهران و در روزهای بعد دو نفر دیگر در تهران دستگیر شدند. به طوری که از کادر های گروه جنگل فقط 5 نفر باقی ماندند. در پاییز 49 یکی از تیم های مثلث

از کوه پایین آمده و ایرج نیری را فراری دهد غافل از آنکه ژاندارمری خانه او را در محاصره داشت. رفیق هادی بعد از درگیری مسلحانه به دست دشمن اسیر می شود. رفقای که در بالای کوه بودند با صدای تیر اندازی از واقعه مطلع می شوند و قرار می شود طبق نقشه قبلی حمله را شروع کنند و ضمناً موجبات رهایی رفیق هادی را نیز فراهم آورند. به این ترتیب اولین عملیات چریکی اعلام شده، در ایران آغاز شد. در شامگاه 19 بهمن، رفقا از مواضع خود خارج شده و بعد از تصاحب یک اتومبیل کوچک در جاده سیاهکل- لونک حمله را آغاز کردند. هدف، پاسگاه ژاندارمری و پست جنگلداری بود. در این حمله تمام موجودی پاسگاه تصاحب شد و چریک ها بدون دادن تلفات به ارتفاعات جنوبی عقب نشستند. ضمناً هادی بنده خدا نیز در پاسگاه نبود و به رشت منتقل شده بود. عملیات قبلی از جمله مصادره بانکها جهت گمراهی دشمن اعلام شده بود و دشمن تا مدت ها فکر می کرد این عملیات توسط باند های گانگسترهای انجام شده. به این ترتیب عملیات سیاهکل قبل از بسیج نیرو های دشمن انجام شد و ضربه نخستین زده شد، که خود پیروزی بزرگی برای جنبش جوان به شمار می رفت. پس از عملیات سیاهکل از 19 بهمن تا 8 اسفندسته جنگل مورد حمله متمرکز دشمن قرار گرفت. آنها در یک رشته نبرد های پانزده روزه با دشمن دلیرانه نبرد کردند و بیش از 60 افسر درجه دار و سرباز دشمن را از پای در آوردند و خود نیز به علت چند خطای تاکتیکی که در مبحث بعدی به آن خواهیم پرداخت متلاشی شدند. پس از این، بقایای گروه جنگل و کادر های شهری در تهران گرد هم آمدند و در اواخر اسفند دو تیم مستقل پنج نفره و سه نفره تشکیل دادند و ضمن حفظ ارتباط با گروه احمد زاده، ترور فرسیو (رییس دادرسی ارتش) را طرح ریزی کردند و در 18 فروردین ماه عملیات را با موفقیت به پایان رساندند. گروه احمد زاده نیز که در این شرایط

لحظه مناسب

آذر عباسی

کدام شرایط برای نیروهای مترقی خود دیدند.

از سوی دیگر فدایی در یکی از بحران‌های مهم جنبش کارگری جهان چشم گشود. بحران درونی جنبش چپ بین‌المللی و درگیری بین چین و شوروی، در میان مبارزه بی‌امان

”لحظه ی مناسب“ مفهومی متافیزیکی خواهد بود مگر آنکه عناصر انقلابی در هر لحظه از مبارزه خویش به ضرورت‌های تاریخی پاسخ مناسب دهند.“

کارگری ایران در بین قطب‌های موجود به دنبال اردوگاه می‌گشتند اما فدایی در پی این موضوع ترفست، مسأله‌ای که بعدها با زیر پا گذاشتن آن جنبش فدایی با ریزش بزرگی روبرو شد و آن جریان موسوم به اکثریت از پی آن آمد.

فداییان تلاش بسیاری داشتند که حتی در برخورد‌های محدود خود با مردم صادقانه برخورد کنند و حتی به قیمت مرگ چریکی هم این برخوردها تمام شد. همه می‌دانیم که در حین مبارزه مسلحانه هر کس و از هر جایی به نیروی دشمن یاری رساند و قصد آسیب زدن به نیروی مبارز را داشته باشد باید توسط چریک به‌سزای اعمالش برسد و کشته شود، اما فداییان بارها از انجام چنین عملی شانه خالی کردند. مهم‌ترین مثال قابل ذکر مسأله دستگیری رزمندگان سپاهکل است. فداییان در مناسبات درونی خود نیز سعی می‌کردند صادقانه برخورد کنند، از همین روست که می‌بینیم انتقاد و انتقاد از خود یک رویه عادی و جدی درون سازمانی بود، بدون اینکه کسی از انتقادات رفیق هم‌رزم خود ناراحت شود، این مسأله نیز همان چیزی بود که بعد از انقلاب زیر پا گذاشته شد و منجر به اشعابیات مختلف و بی‌لبلی در اقلیت و بعداً قائله گاپولون شد.

”لحظه ی مناسب“ مفهومی متافیزیکی خواهد بود مگر آنکه عناصر انقلابی در هر لحظه از مبارزه خویش به ضرورت‌های تاریخی پاسخ مناسب دهند،“

امیر پرویز پویان

بیباید سفری در تاریخ انجام دهیم؛ برگردیم به سال‌های نه چندان دور، سال‌هایی که جنبش مترقی ایران بدون پشتوانه تشکیلاتی و بدون چشم‌انداز واضحی در بنیست قرار دارد. دیگر امیدی به تغییر حکومت از طریق شیوه‌های رفرمیستی و پارلمانتاریستی ممکن نیست. کوچکترین آزادی‌های سیاسی از مردم دریغ می‌شود، کمترین امکان تبلیغی از طرف ساواک و دستگاه عریض و طویل رژیم شاه به سخت‌ترین شکل ممکن سرکوب خواهد شد و... تمام این‌ها نیز توسط رژیمي نامشروع و برآمده از کودتای امپریالیستی-ارتجاعی 28مرداد بر جامعه تحمیل می‌شود. کارخانه‌ها به شدت توسط پلیس و مزدوران حراستی کارخانه‌ها زیر ذره‌بین امنیت قرار دارد؛ این‌ها را بگذاریم یک طرف، احزاب و جریان‌های هم که موجود هستند تماماً به

انتقاد و انتقاد از خود یک رویه عادی و جدی درون سازمانی بود، بدون اینکه کسی از انتقادات رفیق هم‌رزم خود ناراحت شود.

مشاطه‌گرگی با حکومت و یا قدرت‌های خارجی می‌پردازند، در واقع یک بن بست همه‌جانبه تمام بستر سیاسی ایران را فرا گرفته است. حال بیایم چندسال جلوتر، انقلابیونی که در سخت‌ترین شرایط از همه هست و نیست خود گذشته‌اند و به مبارزه‌ای بی‌امان با رژیم دست زده‌اند، تعرض را به جامعه نشان می‌دهند و رژیم را زیر ضربات خود گرفتارند. اینجااست که باید از خود پرسید

سپاهکل اعزام شده بود و یک گردان ارتشی از پادگان منجیل نیز به سمت منطقه به حرکت در آمده بود. موقعیت طبیعی نیز مناسب نبود و به علت زمستان درختان جنگل برگ نداشت و امکان استفاده از هلی کوپتر را به دشمن می داد. تاخیر در شروع عملیات برای پیوستن



افراد جدید به گروه نیز همانطور که فرمانده جنگل مادام آن را گوشزد می کرد از دیگر عواملی بود که به عنوان خطای تاکتیکی، از سوی حمید اشرف عنوان شده است. از طرفی چهار نفر از افراد کوه توسط روستاییان ناآگاه دستگیر شدند که رفقاً به خاطر اینکه مبادا یک روستایی آسیب ببیند مسلحانه اقدام نکردند. به این ترتیب بود که فداییان کوهستان به مدت 48 ساعت با قوای متمرکز دشمن پیکار کردند و آن گاه که مهمانشان به پایان رسید دو نفرشان با دست زدن به عمل فدایی با انفجار نارنجک خود چند تن از عوامل دشمن را نابود ساختند و دو تن دیگر که رمقی در تن نداشتند به اسارت دشمن در آمدند. یکی از افراد نیز توانست از محاصره جان سالم به در برد که چند روز بعد به طور نیمه جان در حوالی یک روستا یافته شد. به این ترتیب از دستهٔ 9 نفری جنگل، 7نفر به اسارت دشمن در آمدند و دو تن دیگر در جنگل به شهادت رسیدند. در مجموع از افراد33 نفری

جنگل در کوه و شهر، 17 نفر دستگیر شدند که از این عده 13 نفر در تاریخ 27 اسفند49، تیر باران شده و فقط پنج تن از آنها زنده و آزاد ماندند و راه پر افتخار رفقای خود را ادامه دادند. با این حال همانطور که حمید اشرف عنوان می کند: ” رفقاً همیشه روحیهٔ جانبازی و فداکاری خود را حفظ کردند و هر جا که کمبودی و نقصی وجود داشت و هر جا که بی تجربگی سد راهشان بود، از جان خود مایه گذاشتند و راه انقلاب را هموار ساختند. این پیشگامان ارزش های نوینی را خلق کردند و مکتبی از ارزش های انقلابی بر پا داشتند. آنها نمونهٔ کاملی از صداقت انقلابی بودند. “ و خلق سر خورده و بد بین شده، نومید و تسلیم را که سنت‌های انقلابی پیشین و سرکوبگری وحشیانه رژیم عامل آن بود، بیار کرده و به صفحه آوردند. ” آنها به خاطر اعتقاداتشان هر خطری را بی محابا تقبل کرده و به تنها چیزی که بها نمی دادند جانشان بود و همین بود-که مفهوم فدایی در مورد آن ها نه به عنوان یک شعار بلکه به عنوان یک واقعیت مصداق پیدا می کرد. شاید هم پاکبازای تمام عیار رفقای ما یکی از اشکالات کار ما بود. ” رفیق حمید اشرف تأکید می کند : البته باید توجه داشته باشیم که بسیاری از مسائلی که امروزه روشن و واضح به نظر می رسند ” معماهای حل شده ای “ هستند که آسان شده اند. و این مسایل در هنگام وقوع آن چنان واضح نبوده اند و باز هم تجربه لازم بود که اشکالات را نمایان سازد و هرگز بدون تجربه و عمل و ارتکاب اشتباهات، نمی توانستیم رشد کنیم.

دستاوردهای مبارزه مسلحانه

همانگونه که رفیق بیژن جزینی عنوان می کند : عملیات مسلحانه و خون‌هایی که در آن سال ها ریخته شد، بی شک در تشدید و تکرار حرکات اعتراضی مردم تأثیر بسیاری گذاشت. اعداد 13 تن چریک و اعدام فرسیو به تلاقی آن، همه یک معنی می دهد: از امروز نیرویی در این جامعه

دارای یک نیم شهری سازمان یافته بود در همان روز ها با حمله به کلانتری قلهک، مسلسل نگهبان کلانتری را مصادره نمود. پس از این طرح ادغام کامل دو گروه مورد بررسی قرار گرفت و در اواخر فروردین 50 سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران پا به عرصهٔ وجود نهاد.

بررسی و ارزیابی حماسه سپاهکل

همانگونه که رفیق حمید اشرف یاد آور می شود، گروه جنگل با توجه به اینکه در هر لحظه از عمل نابود می شود کار خود را آغاز کرد. گروه تمام تلاش خود را برای مخفی ماندن فعالیت ها کرده بود و پنج ماه در کوهستان ها و جنگل ها بدون آنکه کوچکترین رد پایی از خود باقی بگذارد به شناسایی پرداخت. افراد دستهٔ کوهستان در هفته های آخر برنامهٔ شناسایی خود در مباحثاتی به این نتیجه رسیده بودند که عملیات باید طوری تنظیم شود که در منطقهٔ تحت عمل تأثیر بگذارد. به این ترتیب تئوری “ تأثیرات منطقه ای عملیات “، جای تئوری ” تأثیرات سراسری عملیات ” را گرفت. تأثیر این تغییر استراتژیک بر حرکات تاکتیکی این بود که افراد بعد از اولین ضرر به دیگر نباید به سرعت منطقهٔ عملیات را ترک می کردند بلکه میبایست در منطقه می ماندند و طبق برنامه به شناسایی دقیق تاکتیکی می پرداختند تا بتوانند ضربات بعدی را در همان منطقه وارد سازند تا تداوم ضربات بر منطقه تأثیر گذارده و خلق منطقه را به مبارزه بکشاند و به این ترتیب اصل حرکت مداوم فراموش شد. از طرفی دشمن نیروی عظیمی را برای نابودی یک دستهٔ کوچک هشت نفری گسیل داشت. هنگ ژاندارمری گیلان با تمام نیرو های پلیس و ارتش در منطقه بسیج شده و با استفاده از ده ها هلیکوپتر به جستجو می پرداختند. سپهبد اویسی فرمانده ژاندارمری کل شخصاً در سپاهکل ستاد عملیات تشکیل داده و عملیات را رهبری می کرد. غلامرضا برادر شاه نیز برای بازرسی به

رفت، در این مدت تبدیل به مهم ترین جریان در بین نیرو های فعال شد. آن روز مردم و افکار عمومی جهان جنبش مسلحانه را به خوبی می شناختند و از چریک ها به عنوان "مهم ترین دشمنان و اپوزیسیون رژیم" نام می بردند.

این تنها بخش کوچکی از تأثیرات و دستاورد های جنبش مسلحانه در ایران بود. ما را مجال آن نیست که دستاورد های جنبش را در عرصه های دیگر از جمله نیرو های اپوزیسیون، خود رزمندگان و بر رژیم شاهنشاهی و افشای ماهیت فرصت طلبان و ... در این چکیده بررسی کنیم.

تئوری، خاکستری است دوست من، اما سبز است درخت جاودان زندگی!

در فاصله سال های 39 تا 42 دیکتاتوری به میزان قابل توجهی عقب نشست ولی شکست استراتژیک جریان های سنتی (حزب توده و جنبه ملی) خلایی را به وجود آورده بود که به مردم اجازه نداد از این امکانات نتایج پایدار بگیرند. در سال های 42 که دیکتاتوری دست به تهاجم گسترده زد و مردم را که هنوز نفس نکشیده بودند وحشیانه سرکوب کرد، نیرو های جدید در برابر چه باید کرد مبارزه قرار گرفتند. مبارزات سیاسی و اقتصادی تحت کنترل رژیم در آمده بود و خلق هیچ

امیدی به مبارزه سیاسی نداشت، روشنفکران انقلابی فاقد هرگونه رابطه مستقیم و پایدار باتوده خویش بودند. موسسات نظامی و غیر نظامی رفت و آمد شهری ها به دهات را کنترل می کردند و در کارخانه های کوچک و بزرگ شعبه ای از سازمان امنیت به کار مدام مشغول بود. در این شرایط بود که جریان های متعددی مارکسیست و غیر مارکسیست به سوی مبارزه مسلحانه گرایش پیدا کردند. عوامل

متولد شده که با همه جوانی و کم تجربگی اش قادر است نقطه عطفی در سیر تکاملی جنبش رهایی بخش باقی بگذارد. در فاصله سال های 42 تا 49 توده ها به حالت سکون و رکود فرو رفته بودند، زحمتکشان هیچ گونه حرکت اعتراضی نداشتند، روشنفکران تنها در چند مورد از خود حرکتی نشان دادند که مهم ترین آن در جریان فوت تختی و ماجرای اتوبوس رانی بود که دانشجویان، نیروی عمده این اعتراض ها بودند و تازه این اعتراضات دانشجویی نیز اغلب در ارتباط با جریان پنهانی مبارزه مسلحانه بود. اما در سه سالی که از جنبش گذشت، دانشجویان علیرغم دیکتاتوری خشن، نمایش های اعتراضی به راه می انداختند و در هر سال، چندبار دانشکده ها و مدارس به علل سیاسی تعطیل می شدند. کارگران علیرغم شرایط اختناق و افزایش بی حد خشونت رژیم، بیش از سال های قبل دست به اعتصاب های اقتصادی میزدند: اعتصابات کارگران جهان چیت ری، کارگران شرکت واحد، دخانیات، گروه صنعتی پهلوی در تهران با شش هزار کارگر، کارگران کارخانه ارج، اعتصاب یک ماه و نیمه چهار هزار کارگر کارخانجات کفش ملی در تهران، رشت و بندر پهلوی و ... اعتصابات پر شور و یکپارچه دانشجویان سراسر کشور از جمله دانشگاهیان بر خلاف گذشته حالت تهاجمی داشتند و شعار هایشان نه صنفی که سیاسی بود، اقدامات و ابتکارات دانش آموزان سراسر کشور از جمله: لاهیجان، سراب، دزفول، ساری، کرمانشاه و ... که در زمینه ساختن مواد منفجره ساده و اقدام به انفجار مجسمه های شاه و نیز چاپ و پخش اعلامیه های سیاسی که با ماشین های مصادره شده از مدارس و ادارات توسط خود دانش آموزان انجام می شد، آشکارا نمایانگر تأثیراتی است که عملیات مسلحانه در میان توده ها و عناصر آگاه خلق بر جای نهاده است. این ها آن

در کارخانه های کوچک و بزرگ شعبه ای از سازمان امنیت به کار مدام مشغول بود.

از پایی در می آورد. زبیرم افسانه های محلی را در جوانمردی و انسان دوستی بار دیگر زنده کرد. رژیم هر بار وعده نابودی این نیرو ها را می داد ولی هر بار که می گذشت ناگزیر به شکست خود اعتراف می کرد. جنبشی که در دوره های قبل تنها یک جریان اقلیت به شمار می

می بینیم ققنوس های پس از کشتار دهه 60 پی نویس ها:

1- آخرین برگ از قصه های کوتاه راه ز اندازه برون رفته ای بی نتوان برد که چون رفته ای



عقل در این واقعه حاشا کند عشق نه حاشا که تماشا کند

اندک شیردلان پس از مرگ هر فدایی زیر لب زمزمه می کردند- یادشان جاوید- و من، بی مقدار ترین شاگرد کلاس شما، این زمزمه را امروز به فریاد می شنوم. نه، نمی خواهم از شما فداییان بت بسازم که بت سازی همان جمل است، اما برای تولد دوباره و چند باره شما، یادمان خواهد گرفت که شما معلم بودید، شمع و جویان چون خورشید می درخشید، شما صاحب علم بودید، شما در راه رهایی خلق ایران واله و عاشق و شیدا بودید.

یادتان همیشه جاوید.

مسعود احمد زاده، امیر پرویز پویان، بیژن جزئی، علیرضا نابدل، مرضیه احمدی اسکویی، و همه متفکرین فدایی را تداعی می کند. چه مزه خواست چریک سیاهکل از ایرانی و تاریخ ایران؟ با این که می دانست شکست می خورد، حتی پیروزی هم نمی توانست مرد جنگل را بر مسند حکومت بنشاند6

نفرین زمین بر شما که با نوشته های غلط اندوه مادرانشان را به مصیبت تبدیل کردید، و سرخوش به میخانه اویش رفتید و مست بیرون شدید. تو با شعبان بی مخ چه فرق داری؟ او قمه به دست داشت تو قلم. او تیغ بر تن ها کشید تو قلم بر مغزها فرو کردی. او چون پدر تاجدارش در غربت مرد و تو نیز در قلب ما مرده ای. قلم بر زمین بگذار و بر سرت مشت کوب، که تو گلوله شلیک شده سرمایه ای.

(درد از حصار برکه نیست، درد زیستن با ماهیانی است که فکر دریا به ذهنشان خطور نمی کند)

مادر عزیز، فدایی خلق عزیز سرمدی را در گرد هم آبی سازمان در زمین چمن دانشگاه تهران دیدم. با چهره فرتوت بانویی میانسال، اما پر تلاش

چون جوانان. بوسه بر خاک پایت، چه بلی زاده ای مادر. فدایی خلق احمد خرم است، برای مادرش از زندان نامه می نویسد و می گوید: مادر پسرش عاشق شده است، جشن عشق برپا کن. مادر می پرسد آن سفید بخت کیست؟ احمد می گوید هموطنانم. فدایی که نه عاشق بوده، بل خود عشق بوده، چگونگی می شود بدون عشق به مسلخ رفت. عشق را فدایی تقصیری دوباره کرد.

کارگر معشوق، زحمت کش معشوق، کشاورز معشوق، و هرآن که محروم معشوق، این همه معشوق عاشق می خواهد. فدایی جنگل سیاهکل عاشق، زایش کرد و دیدیم ققنوس های پس از 49 راه و دیدیم ققنوس های پس از 57 را و امروز

افسرده مي شنيد؟

2 - سلاح به دست به صف دشمنان ذليل پيوسته و عشق آفرينانم سپاهکل را به تير مي بستيد؟

3 - کنار عقاب هاي جنگل بر دشمنان دد مثل حمله مي برديد بي آن که به آخر کار بيانديسيد؟

همیشه تاریخ این بوده است، آن کس که شکست مي خورد با بي رحمي مورد تهاجم دوست و دشمن قرار مي گيرد. گفته اند شکست خورده بي پر مي شود و تو سري خور. حتي اين قانون شامل حال جلادان قدرت بود هيچ دولتي توان اخم بر او داشت اما وقتي فرو افتاد، - نوسري زنان به سويش شتافتند. - همیشه در اندیشه بودم که استالين حق داشت تا قدرت را شخصي کند، ورنه اگر اين نمي کرد شوروي پس از جنگ جهاني جزء سه کشور قدرتمند جهان نمي شد و پاي ميز مذاکرات نمي بود.

فدايي سپاهکل کشته شد، شکنجه شد، اعدام شد، شکسته شد، اما شکست نخورد ولي کسان نبودند تا به پا بوس بدن هاي بي جان آنان بروند. گنم به خاک تحويل داده شدند.

اي واي بر ما که نمي دانيم خاک با آن پاکان چه کرد. سري بزنيد بر قطعه 33 بهشت زهرا، خاک هم چهره در هم کشيد و مهمان نواز نشد. و اينچنين است که هنوز سنگي بر گور آنان و ديگر بارانشان نيست.

ولي بزرگان من، چشم بگشايد که امروز پس از 43 سال از مرگتان در دل بسياري از جوانان دوباره متولد شده ايد. عزيزان عاشق امروز شما روبه روي من نشسته ايد. من در چهره پسرانم تصوير حميد اشرف مي بينم، در چهره دخترانم صلابت زهرا به کيش را مي بينم. وقتي جوانان به تحليل سياسي زبان مي گشايند،

تهران جلسات پرسش و پاسخ داشتند و از سپاهکل و سال هاي پس از آن مي گفتم، و اين آغاز زایش خلقي شد که از سپاهکل فقط نامي مي دانستند. قطره هاي خون ياران سپاهکل از سال 1357 تا 1365 سيل ها به راه انداخت. عضوهاي جديده، همسرود شدند با عقاب هاي سپاهکل.

باران، سرمايه با شما در 49 چه کرد؟ با ما هم تا سال 67 آن کرد، تاريخ تکرار شد، کونثاي 32- 49، 17 سال در سکوت و کونثاي 57- 78، 21 سال در سکوت و اينک گاه طوفان شده است. کوي دانشگاه، فرياد دانشجو، دانشجوي آموخته از سپاهکل، زندان، شکنجه، مرگ، گاه سپاهکل شده است.

همچو فرهاد بود کوهکني پيشه ما نيشه ما شور شيرين ز بس آراست ره جلوه گري هر که از جان گذرد، بگذرد از بيته ما



از آناني که سپاهکل را به انتقاد نشسته اند سوال مي کنم و جواب را نه به زبان از دل مي خواهم. اگر آن روز کنار صفايي فراهاني بوديد و او سلاحي در دستان شما مي گذاشت چه مي کرديد؟

1 - بر زمين مي گذاشتيد و به گوشه عزلت مي رفتيد و به خاطر مرگ آنان

تاخندت چون توسن بالدار. اين آغازي بود براي هزاران چون من که به اول بار شنيدم (مارکسيسم، لينينيسم). گلسخري آخرين سرخ گل خون آلود، گل شهيد نعره باغستان-5

گلسخري و کرامت عشق را در دستان فدائي مي جستند و فدائيان از پينه دست کارگران، پاي برهنه فرزندانان، و از اشک چشمان همسران و مادرانشان.

ديگر نپرسيدم، اما جستجو مي کردم تا مارکس را بيابم، که او بود که عشق را در دل فدائيان نهاده بود.

بر بام خانه اي در انتهاي خيابان شمشيري، سه راه آثري، ققنوس ها بر آتش بنشستند. 5 هفت ققنوس خاکستر شده هفت تخم، نه که هفتاد هزار، هزار تخم نهانند. تا هر تخمي ققنوسي شود و در خيابان هاي سال 1357 تصوير عشق را و عشاق را بر سر دستان برند و بر آسمان فخر فرورسند. و هم آواز شوند که: (به جنگل ستاره داره جان جان به جنگل ستاره داره).

عشق يعني بودن در هزار توي درد و رنج غوطه ور در معدن و نابرده گنج عشق يعني لبلي، يعني مجنون لاله هاي خفته در دشت جنون

ما کجا درک چنين معنا کنيم دل به راهش بر سر رسوا کنيم - شعر از نويسنده- 17 شهريور سال 57 حکومت پهلوي لرزيد و بخشي از دژ به ظاهر تسخير ناپذيرش فرو ريخت. در اندک زماني کوتاه پياده روهاي روبه روي دانشگاه تهران با چاپ کتب جلد سفيد انباشته شد. هر کس به قدر توانش مي خريد و لا به لاي صفحات آن ها به دنبال گمشده خود مي گشت. من همسفر قافله خلق، خريدم و خواندم.

همهنگ گردند. آن ها جنبش را متهم به ماجرا جويي مي کردند و از شکست هاي تاکتيکي جنبش براي اثبات خود بهره مي جستند. در چنين شرايطي بود که جنبش مانعي نمي ديد که در حالي که با مسلسل و نارنجک به دشمن خلق يورش مي برد با برداشتي خلاق از مارکسيسم- لينينيسم به فرصت طلبان بنازد و اين مبارزه تا امروز نيز ادامه دارد. آنها گمان مي برند که جنبش نقش توده ها را ناديده گرفته است در حالي که دو هدف مبارزه مسلحانه، تثبيت مشي انقلابي و بسپج توده ها " بود. ياد آور مي شويم که بسپج توده ها به معني به حرکت در آوردن آنها عليه رژيم است. حرکات اعتراضی و مطالبات مردم در آغاز از شکل قهر آمیز مبارزه فاصله دارد. آنچه در روزها و سال هاي قبل از قيام 57 اتفاق افتاد به خوبي نمايانگر موفقیت جنبش در بسپج توده ها بود. آن ها خود نيز بارها در آثار خود عنوان کرده اند که :

اعمال قهر انقلابي در مشي ما سرشت تبليغي دارد و نسبت به نبرد توده اي يک مرحله مقدماتي محسوب مي شود. با اين ضربات بايد خلق را بيدار کرد و به اعتراض کشايد و در ميان صفوف دشمن تفرقه انداخت. مبارزه نمي توانست تا ايجاد حزب طبقه کارگر معلق بماند، بر عکس حزب طبقه کارگر تنها در يک پروسه انقلابي به وجود خواهد آمد. بنا بر اين اگر در گذشته حزب توده به خود اجازه مي داد به بهانه کمبود شرايط عيني دست روي دست بگذارد اين بار پيشاهنگ خود مي خواست در تکوين شرايط عيني شرکت کند و آن را به پيش راند و حزب سراسري طبقه کارگر را ايجاد کند. تجارب گذشته نشان مي داد که در شرايط ديکتاتوري اشکال سياسي و اقتصادي مبارزه دچار آن چنان محدوديت هايي است که هرگز تبديل به يک جنبش توده اي نمي شود و مبارزه با رژيم نياز به

شرايط ديکتاتوري اشکال سياسي و اقتصادي مبارزه دچار آن چنان محدوديت هايي است که هرگز تبديل به يک جنبش توده اي نمي شود و مبارزه با رژيم نياز به

متعددي در گرايش به مبارزه مسلحانه نقش ايفا مي کردند از جمله شرايط اجتماعي، سياسي، اقتصادي، موقعيت روحي توده ها، سنت ها و اشکال مبارزاتي، موقعيت سياسي جهاني و منطقه اي که بررسي تمامي اين موارد در کتاب نبرد با ديکتاتوري اثر بيژن جزني موجود است (انتشارات چمن صصص 60-69). فقط در موقعيت جهاني اين نکته شايان ذکر است که در سال 1958، 26000 جنگ چريکي در جهان در حال انجام بود که در سال 1962، به 47000 مورد رسيد. گفتيم که در کشور ما نيز جريان هاي بسياري به مبارزه مسلحانه گرايش پيدا کردند ما سپاهکل را از آن رو حماسه و يارستانخيز مي ناميم چرا که نخستين گام در چنين جهتي بود و پاسخي عملي در برابر خلای نظري و دست پاچگي و سر در گمي چريانهي سياسي بود. در چنين شرايطي است که متن هاي مدافع مبارزه مسلحانه جان مي گيرد و از جانب نيرو هاي جلب شده به سوي جنبش بلعيده مي شود و گرنه در يک شرايط عادي و خلالي از هر گونه پراتيک مبارزه مسلحانه اين متن ها قادر نبود شور و شوقي در بين نيرو هاي فعال بر انگيزد. از اين جاست که

از دبر باز اصل تبليغ مشي مسلحانه عمدتاً از راه پراتيک و نه صرفاً تئوري مورد توجه چريانهي معتقد به مبارزه بوده است. رستاخيز سپاهکل اساساً ماهيت آگاه سازنده داشت. جنبش در مرحله تدارکاتي و مقدماتي خود بود. نيرو هاي مبارز مي کوشيدند به عوامل ضروري انقلاب برسند. از آنجا که مبارزه ضرورت تدارکاتي داشت لازم نبود شرايط لازم براي انقلاب فراهم باشد تا پيشاهنگ حق داشته باشد دست به اعمال قهر بزند. جنبش در حرکت خود به شرايط لازم خواهد رسيد و در مرحله معيني توده ها به مبارزه مسلحانه



شده و در زير پوشش " بررسي تئوريک " از جنبه ديگري و به ويژه از طريق تحريف تئوريک پديده ها با جنبايات استبداد سلطنتي در سرکوب اين جنبش نوين

شده و در زير پوشش " بررسي تئوريک " از جنبه ديگري و به ويژه از طريق تحريف تئوريک پديده ها با جنبايات استبداد سلطنتي در سرکوب اين جنبش نوين

تهران. اگر تبر نبود که شاخ و برگ این جنگل خلق را هرس کند امروز فدائی خلق همه مردم ایران را به گرد خود داشتند. می خواهم از خود بویسم تا محور باشم برای آن دریای خلق. - من بزرگ شده کو چه پس کوچه های مختاری شاپور، مسجد قدی، تهر انچی هستم.

خانی آباد - با فاصله پنج دقیقه پیاده روی تند از خانه ما - خانی آباد در غم فقدان پهلوان تختی به ماتم بود، گوش شکسته های با غرور اما محزون، سر در گریبان داشتند. تنومند مردانی که نشان از ورزشکاری آنها در رشته های ورزشی سنگین بود. بر افروخته، اما باچشمایی پر از اشک. فوتبالیستهای غیور و عسکین که در بین آنها برادران معینی و برادران وطن خواه ساکن همان محله بودند. در میان انبوه ورزشکار، مربی، بازاری، مردم عادی، جوانان محبوب و سر به زیر، آن ها نیز با نشان دانشگاهی با خشمی مقدس در مراسم ترحیم قهرمان تختی شرکت کرده بودند. من نوجوانی 15 ساله با انبوهی از سوال به راستی در میان آن ها چه می کردم؟ در مسجد قدی دیگ های نذری برای ترحیم به بار بود. زنان با چشمانی پر از اشک در انتظار دریافت نذری، به خانه بازگشتم، ظرفی برداشتم و به مسجد رفتم، پلو و قیمه نذری گرفتم، نگر بار به خانه بازگشتم، مادر غذا را بین 5 فرزند و خودش تقسیم کرد. نمی دانم تخلیل من بود یا تلخی مرگ قهرمان، که هر دانه برنج هنگام آسیاب شدن در میان دندان هایم فریاد می کردند، پهلوان، پهلوان.

شب تحمیلی دیو شب پرست، صبح سپید و روشن خلق را می بلعید. نگاه های خیره مادران به درهای خانه ها حکایت دلواپسی می نوشت

مزد مارش را بگیرد هربار که سنگ بر سنگ می خورده، از میان نو سنگ نام صمد بهرنگی به گوش می رسید. اصغر شنید صمد، صمد، من، تختی. این تقدیر من بود، همان گونه که اصغر عرب باید شاگرد صمد بهرنگی باشد، من باید در محله مختاری شاپور بزرگ شوم. که رخدادهای چریکی آن جا مرا به سوی سازمان چریک های فدایی خلق بکشاند. -اصغر عرب هریس از اعضای فداییان شاخه تبریز بود که به همراه دیگر یارانش علیرضا نابیل، مناف فلکی، بهروز دهقانی به قتل رسیدند.

روی پل جوادیه در خون در غلتید. خبر سینه به سینه، در سکوتی با فریاد سفر می کرد. احمد زبیرم جان باخت. پل جوادیه، جایی که ما در نوجوانی برای دین عبور قطارها به آن جا می رفتیم، آن روز هم تپتی چند از بچه های محل رفتیم، اما نه خون بود و نه خونریزی. باز میدان راه آهن پشت پارک، رضایی کبیر، یکه و تنها تاخت، رگبارش سینه خصم درید و او گریخت، و باز من ماندم و سرگردانی، خیابان هم شد خیابان ستوان چاووشی. من و صدها پرسش. آرام، آرام من از تخم ققنوس بر رخ سرخ سحر، سحر پاک امید چشم به ناز بگشودم و بدین زایش قصه نور 3. و صلابت دیدم. جنگل آن روز سپید از برف شد، جنگل آن روز به رزم و عشاق در رقص شد، جنگل آن روز به آواز شد، جنگل آن روز دگر باره سبز شد ستم از راه رسید، سینه عشاق درید، خون چو سیلاب دوید، نقش آن روز بر دل شهر کشید.

نیروی هوایی جوشید، پویان چو نندر غریب، من و سرگردانی، من و صد پرسش. مگر معشوق ز عاشق فقط خون می خواهد؟ بیهوده سخن می گفتم، بیهوده به هر سو می رفتم. جنگل اندر خواب شد: گفت تخم صدها چون تو در خاکستر ققنوس هایم در اندیشه آغازند. سخن از عشق بگو که عشق را با تیغ ستم گردن خواهند زد. پس از این هر که بهروز 3 شد از جنگل شد هر که در راه شد در جنگل شد. برف جنگل از خون لاله گون شد

خاک اگر خاک کرامت باشد دهن باغ پر از فریاد است. از شب زرد زمستان، تا سحر، سحر سرخ بهار، فریاد است تا گل سرخ شدن راهی نیست، می توانی گل سرخی باشی، می توانی گل سرخی باشی-4 قطعه پایانی شعر بلند عقاب دکتر پرویز جعبه جادویی بود و صلابت مردی از تبار سردار جنگل، که نه از مرگ هراسش بود و نه از فریاد باز می ماند. و در کنارش چون او، اما از تبار حیدر عمو اقلی، هردو

اعمال قهر دارد. همانگونه که در متن هم بارها عنوان کردیم، مبارزه مسلحانه گامی در جهت تشکیل حزب سراسری طبقه کارگر بود. این نکته در آثار تمامی رفقا به خوبی مورد بررسی قرار گرفته بنابر این اتهام نفی حزب از سوی چریکها کاملاً بی پایه و اساس است.

همانگونه که پویان نیز به خوبی در اثر خود (ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا، که راهنمای عمل چریکهای فلسطینی نیز بوده است) عنوان کرده، بسیاری گمان می برند که: مطالعه + سازمان (بدون هیچ تلاش انقلابی برای رشد آن) + لحظه مناسب = حزب طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر + شرایط مطلوب = انقلاب. در حالی که لحظه مناسب و شرایط مطلوب واقعیت نخواهند یافت مگر آن که عناصر انقلابی در هر لحظه از مبارزه خویش به ضرورت های تاریخی پاسخ دهند. لحظه مناسب و شرایط مطلوب، مفاهیمی متافیزیکی هستند که هیچ چیزی را توضیح نمی دهند، به کار گرفته شده اند تا صرفاً بر روی ضعف های آشکار آن موقتاً پرده بکشند. تئوری ای که از واقعیت عینی اخذ نشده باشد طبعاً نمی تواند با واقعیت عینی رابطه برقرار کند.

در مورد کار صنفی - سیاسی و نظامی نیز در آثار تمام رفقا عنوان شده که مبارزه مسلحانه به معنی مطلق گرفتن تاکتیک های نظامی نیست و مشی جنبش انقلابی، تلفیقی است از اشکال نظامی و سیاسی و اقتصادی که شکل نظامی نقش اساسی و محوری را بازی می کند و صرفاً ماهیت تبلیغی دارد. تاکتیک های سیاسی و اقتصادی و مسالمت آمیز نقش مهمی در فعال کردن توده ها و پیوند با پیشاهنگ دارد. همانطور که رفیق مؤمنی اشاره کرده است: ” کار سیاسی با توده ها به دو شکل است: یکی کار منفرد با یک آنها و جلبشان به سازمان های انقلابی، و دیگری، کار سیاسی در سطح وسیع و سراسری. نوع اول را ما نه تنها انجام می

دهیم بلکه بنا بر شواهد عینی بهتر از هر کسی انجام می دهیم. در مورد نوع دوم، صرف نظر از کارهایی مانند اعلامیه بخش کردن و غیره که باز هم ما آن را بیشتر از هر کسی انجام می دهیم، فقط در رابطه با شکلی از مبارزه امکان پذیر است، یعنی باید در مبارزات توده ها شرکت کرد و آن را رشد داد. این کار هم در شرایط کنونی علیرغم حرف آن هایی که دور از ماجرا نشسته و شعار می دهند، مشکل نیست بلکه غیر ممکن است چرا که دشمن اشکال مبارزه توده ها را شدیداً کنترل می کند. ما می پرسیم: شما در آن روز ها چه کردید؟؟؟

برخی نیز عنوان می کنند که انقلاب کار توده هاست و با برچسب مشتاقی روشنفکر، مناسب و شرایط مطلوب واقعیت نخواهند یافت مگر آن که عناصر انقلابی در هر لحظه از مبارزه خویش به ضرورت های تاریخی پاسخ دهند. لحظه مناسب و شرایط مطلوب، مفاهیمی متافیزیکی هستند که هیچ چیزی را توضیح نمی دهند، به کار گرفته شده اند تا صرفاً بر روی ضعف های آشکار آن موقتاً پرده بکشند. تئوری ای که از واقعیت عینی اخذ نشده باشد طبعاً نمی تواند با واقعیت عینی رابطه برقرار کند.

بسیاری از رفقای روشنفکر ما از خانواده های کارگران و پیشه وران و حتا دهقانان هستند و یا به هر طریق با این خانواده ها در ارتباط هستند و چنانچه این رفقا می پندارند روشنفکران اشراف زاده جدا از توده ها نیستند.

اند. در اینجا ما راجع به کارگر چریک فدایی که در سازمان کم نیستند اصلاً حرفی نمی زنیم و فقط درباره روشنفکر چریک حرف می زنیم. بد نیست از این روشنفکران تپتی چند را نام ببریم تا تفاوت کیفی دو نوع روشنفکر مشخص شود: بهروز دهقانی. فرزند یک کارگر 14ک سال معلم روستاها بوده، مرضیه احمدی اسکویی. فرزند یک خانواده نسبتاً فقیر که 7 سال در شهری کوچک معلم بوده، مناف فلکی. 12 سال کارگر قالی باف بوده، جواد سلاحی که شغلهایی همانند آهنگری و رانندگی تاکسی بار را داشته، احمد زبیرم که سالها در بندر پهلوی ماهیگیر بوده و نمونه های بسیار دیگر که برخی از میان توده برخاسته اند و برخی سالها با توده زیسته اند و اغلب به منظور

مشخص کارگری کرده اند و این به طور مشخص در برنامه سازمان بود، رفقای دیگر نیز با رفقای کارگر به طور شیانیه روزی زندگی می کنند، علاوه بر آن در محیط هایی که ما زندگی و کار می کنیم، داشتن هر گونه رفتار و حرکت روشنفکری از نظر امنیتی برای ما خطرناک

رفقا را از توده جدا می کنند. ” اینکه توده مردم یگانه امید انقلاب هستند و مبارز علیه پلیس فقط از عهده یک سازمان انقلابی که این توده را در عمل و نه در گفتار رهبری می کند، امریست کاملاً بدیهی و جزء الفبا، و انسان حتا شرمش می آید که به اثبات این مطلب بدیهی بپردازد. ”

هم فلاں استاد دانشگاه هاروارد روشنفکر است، هم صمد بهرنگی. آیا میتوان عبارت کلیشه ای روشنفکر را در ارتباط با هر دو به کار برد؟ خیلی جالب است که این اتهامات از جانب کسانی ابراد می شود که خود در پشت میز شان در رم و پاریس و لندن نشسته و پیپ دود می کنند. معلوم نیست این رفقای دلسوز ما، کار با توده ها را از کجا آموخته اند؟! و آخرین مورد که این روز ها نیز باب شده است در مورد تئوری و کار تئوریک است: باید دوباره یاد آوری کرد که کار تئوریک به طور مشخص در برنامه سازمان وجود داشت و تمامی آثار مارکس و لنین در اولویت آثار تئوریک بود. رفقا نه تنها این آثار را به خوبی مطالعه می کردند بلکه در

صدد ترجمه و نشر این آثار نیز بر می آمدند و به قول رفیق ثقی شهرام بر آن شرح و حاشیه نیز می نوشتند و آنها را به خوبی بومی می کردند آن هم در آن شرایط که کسی را مجال نفس کشیدن نبود. اهمیت این موضوع برای کسانی که فقط یک مرور کوتاه بر آثار رفقای سازمان کرده اند واضح و مبرهن است اما جالب تر اینجاست که دقیقاً این حرف را کسانی می زنند که حتا از خواندن این کتابها دوری جستند اند. ما را کاری با نشریات و مجلات جناح های مختلف حکومتی و سرسپرده که خود بخشی از حاکمیت بوده و از سوی آن به اپوزیسیون بودن مکلف شده اند و البته در عین حال می خواهند خود را به عنوان آلتر ناتیو معرفی کنند نیست. روی سخن با کسانی است که تحت تأثیر این اراجیف قرار می گیرند. روی سخن و انتقاد رفقای سازمان، دقیقاً به کسانی بود که خود را با تئوری و به بهانه تئوری محبوس کرده و قلمی بر نمی داشتند درست همانند انتقادی که مانو به مشتکی کتابخوان بی عمل می کرد. سخن را با نوشته ای از خود رقا به پایان می بریم: ” چیزی که تعیین کننده است، صداقت در آموزش و برخورد با مسائل و شرکت در عمل است. آری در شرایط کنونی، ما درس هایمان را به خوبی بلدیم. می دانیم که باید به نشر افکار کمونیستی پرداخت، می دانیم که باید جنبش کمونیستی با جنبش خود به خودی توده ها تلفیق شود و می دانیم که باید حزب طبقه کارگر را از اتحاد سازمان های مارکسیستی - لنینیستی مرتبط با توده ها تشکیل داد. حال باید عمل کرد و مشکلات عملي کار را دریافت. حال به کسی نیاز داریم که عمل کند. از اطلاق باید بیرون بیایید، حال اگر می خواهید کتابتان را هم همراهان بیابردید نه تنها مانعی ندارد بلکه لازم است و ما هم چیزی خلاف این را نمی گوئیم. در آن دوره خط مشی حزب توده و جبهه ملی و خرده خط مشی های شناخته شده دیگری وجود داشت و ”شعار عمل“ به معنی دعوت به ”اطاعت کورکورانه“ از این خط مشی ها بود این

دوران سپری شده و ما اکنون در دوران دیگری هستیم. ما نمی گوئیم عمل مسلحانه کنیم، به هر عملی که معتقد دست بزنید، بیایید و تجربه کنید تا مسئله از نظر تئوریک هم حل شود، آخر، تئوری بدون عمل که تکامل نمی یابد. قبل از عمل باید مشکلات را در زمینه تئوریک حل کرد، این مشکلات را به طور جدی حل کنید، ما حتا این را هم به عنوان عمل از شما قبول داریم. ”



به قول لنین: ” ما باید به خاطر داشته باشیم که یک حزب انقلابی تنها در صورتی شایستگی عنوان خود را خواهد داشت که جنبش انقلابی را در عرصه عمل رهبری کند. ما باید به خاطر داشته باشیم که هر جنبش خلقی، می تواند اشکال بی نهایت متنوعی به خود بگیرد. بدین معنی که پیوسته اشکال نو پدید می آورد و اشکال کهنه را دور می ریزد و با اشکال نو و کهنه را به گونه ای تازه در هم می آمیزد و وظیفه هر انقلابی این است در این جریان شرکت فعال داشته باشد... ما کار طولانی و دشوار را برای آنچه آینده دارد، بر تکرار آسان آنچه در گذشته محکوم شده است، ترجیح می دهیم.

مارکسیسم بدون قید و شرط معتقد به یک برخورد تاریخی به اشکال مبارزه است. بدون در نظر گرفتن موقعیت مشخص تاریخی، هر گونه بحثی در این باره به معنای عدم درک الفبای ماتریالیسم دیالکتیک است. هر گونه کوششی در رد یا

تأیید شکلی از مبارزه، بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص، به مثابه رها کردن چارچوب مارکسیسم است.

زمانی که ما نتوانیم درک کنیم کدام شرایط تاریخی جنگ پارتیزانی را به وجود آورده، قادر هم نخواهیم بود. جوانب منفی آن را تصحیح نماییم. شکوه های ما در مقابل مبارزات چریکی در واقع شکوه هایی است که از ضعف حزب ما در رابطه با قیام ناشی می شود.

تو می باید خاموشی گریبی به جز دروغت اگر پیامی نمی تواند بود

اما اگر مجال آن هست که به آزادی ناله نی کنی
فریادی در افکن و جاننت را به تمامی
پشتوانه پرتاب آن کن
”احمد شاملو“

هرست منابع و مأخذ:

- جزئی، بیژن، نبرد با دیکتاتوری...، انتشارات چمن
- صفایی فراهانی، علی اکبر، آنچه یک انقلابی باید بداند، انتشارات آمل
- اشرف، حمید، جمع بندی سه ساله، انتشارات نگاه
- تحقیقی بر جنبش کمونیستی در ایران و مقالاتی از لنین، انتشارات ستاره سرخ
- مؤمنی، حمید، پاسخ به فرصت طلبان، انتشارات م- بید سرخی
- پویان، امیر پرویز، ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا.
- گفتگو های میان سازمان مجاهدين خلق و گروه منشعب از سازمان چریکهای فدایی خلق، سایت اندیشه و پیکار.

سیاهکل، حماسه یا عشق علی اصغر زاده

من بر آن نیستم از منظر علوم مارکسیستی، فلسفه، منطق و تاریخ و رخداد سیاهکل به تحلیل بنشینم که از فردای 19 بهمن سال 49 تا امروز نوشته اند و تحلیل کرده اند، گروهی نقد مثبت و گروهی نقد منفی، اما تا کنون من ندیده ام که فقط از درجه عشق و با هدایت دل آن واقعه نقش شود.

عشق عاقبت اندیش نیست، عشق در آن چه حاصل است فرو نمی رود، عشق درد نمی شناسد، زخم نمی بیند، چشم می بندد بر خار و خارا سنگ راه، عشاق اینچنینند.

گفت شرح حسن لیلی می دهم
خاطر خود را تسلی می دهم

سیاهکل ققنوس بود، سیاهکل زایش بود، سیاهکل که نه حماسه، که نه جنگ کار و سرمایه، که ضرب تیشه بود بر سینه صخره، که نقش آفتاب بود در شب یلدای وطن. ققنوس افسانه نیست که در خیال به جستجویش باشیم، ققنوس منم، تری، ایرج نیری، صفایی فراهانی، گلسترخی و چگواراست. اگر من و تو آن کنیم هر آن چه آنان کردند.

و همه آنان که در دیوار تاریخ نقاش (آخرین برگ بودند) 1. جاودانه زیستند، عاشقانه جان باختند، از عشق آموختند و فرمان از دل بردند. دل دیوانه است و به تنهایی بر سرزمین تن و جان حکومت می کند، نه بر تن هر اس اندازد و نه بر جان دیر مردن می آموزد، دیوانه را چه باک که با لقمه ای نان و جرعه ای آب پای در شوره زار بی انتها



بر چله (تو می دانی دوست که ایرج نیری فرزند از سیاهکل بود و در مدرسه روستای شب خسلات از توابع سیاهکل معلم و در سال 59 یا 60 فرزند دیگری از

گذارد، و آنان این کردند. در نوزدهمین روز بهمن 49 گل ها را شکستند، پانزده شاخه شکسته در انبوه برف و سیاهی جنگل در زمین فرو رفتند و دگر روز سر از خاک بیرون آوردند و غنچه شدند، غنچه گل، گل پرپر، و باز غنچه و باز گل تا امروز. رویش، زایش، و این شد قصه سیاهکل، دهان به دهان، سینه به سینه، که آرشی آمده تا جان بر پر تیر گذارد و تیر

سیاهکل به نام اورنگ از تعلیم او جان بر سر عشق گذاشت و فدایی شد) 2. سالیان دور ققنوس هایی بودند. پیشه وری، حیدر عمو اقلی- که بر آتش نشستند و خاکستر شدند، از میان خاکسترشان 53 نفر ققنوس شدند. و به گاه دیگر تقی ارانی سوخت و از سوخته اش حزب توده و از حزب توده- روز به ها و وارتان ها- پیر گشودند و بر آتش فرود آمدند

و گاه دیگر سیاهکل ققنوس شد و تا امروز که از میان خاکسترش پرند هایی پر می گشایند و بر پهنه آسمان سرود(جان من چون هزار فدای خلق میهنم) سر می دهند.

(جان ویلیام کوک یکی از رهبران انقلابی آرژانتین گفته بود، ترجیح می دهم با چگوارای خطاکار باشم، تا با رهبری حزب کمونیست سنتی و صاحب حق).

دامستان-لاجوردی در جمع زندانیان اوین دهه 60 -گفته بود من باور ندارم که نوشته اید سال 58 جذب فلان سازمان شدید شما از سال 52 آغاز کردید، اما موقعیت وصل نداشتید.

گفته لاجوردی حقیقت داشت. چگونه می توان باور کرد در یک فاصله کوتاه، از 22 بهمن 57 تا 11 اردیبهشت 58 به خاطر بزرگداشت روز کارگر 500 هزار نفر گرد شم فداییان در میدان آزادی پروانه شوند. 500 هزار جوان زیر 30 سال از کل جمعیت 2400000 نفری ساکن تهران این جمعیت با این حد سنی یعنی همه مردم

جنبش کارگري و رستاخيز سپاهکل عليرضا ثقفی

متحده کارگري يکي از قوي ترين جنبش هاي کارگري در سطح منطقه بود. مبارزات کارگران در سال هاي 32-1320 آن چنان قدرت و عمقي داشت که حتي امروز پس از گذشت 60 سال از کودتاي



زحمت کشان، محصول عجله و بي طاقتي روشنفکراني بود که طاقتشان از ظلم و ستم رژیم شاه به انتها رسیده بود و مي خواستند در حقيقت با يك راه ميان بر مشکل قدرت سياسي را حل کرده و سپس کارگران و زحمت کشان را به دنبال خود بکشند.

در اين جا من مي خواهم مسئله را از دو جنبه بررسي کنم يکي به لحاظ شکل و ارتباط فيزيکي و ملموس با جنبش کارگران و زحمت کشان و ديگري به صورت محتوايي، اجتماعي و روند رو به گسترش تضاد طبقاتي.

28 مرداد تمام آن ها که به بررسي تاريخ آن زمان پرداخته اند و تمام آنان که هنوز آن دوران را به ياد دارند، بر اين اعتقادند که اين قدرت جنبش کارگري اگر به درستي به کار گرفته مي شد، توان جلوگیری از کودتاي 28 مرداد را داشت.

در اين جا وقتي از جنبش کارگري صحبت مي کنيم مجموعه جنبش چپ و کارگري است که آن زمان در صورت حزب توده و شوراي متحده خود را نشان مي داد. براي اثبات اين امر نياز به آوردن فاکت هاي زياد و با استدلالات پيچيده نيست . کافي است سري به منابع مستقل آن دوره زده و يا حتي محاکمات دکتر محمد مصدق را به نفت مطالعه کنيم که در آن قدرت کارگران و نيروهاي چپ در آن دوره به خوبي آشکار است.

اما به همان ميزان که جنبش کارگري و نيروهاي چپ به قدرت بزرگي تبديل شده بودند، کودتاي 28 مرداد نيروي اصلي

مهم ترين نقدي که تا کنون به رستاخيز سپاهکل شده است عبارت از آن است که اين جنبش حرکت عده اي روشنفکر بود که ارتباطي با مردم نداشتند و به عنوان جرياني جدا از حرکت مردم و کارگران و زحمت کشان، محصول عجله و بي

طاقتي روشنفکراني بود که طاقتشان از ظلم و ستم رژیم شاه به انتها رسیده بود و مي خواستند در حقيقت با يك راه ميان بر مشکل قدرت سياسي را حل کرده و سپس کارگران و زحمت کشان را به دنبال خود بکشند.

در اين جا من مي خواهم مسئله را از دو جنبه بررسي کنم يکي به لحاظ شکل و ارتباط فيزيکي و ملموس با جنبش کارگران و زحمت کشان و ديگري به صورت محتوايي، اجتماعي و روند رو به گسترش تضاد طبقاتي.

در هر دو مورد فوق بحث ما يك بحث تاريخي است که در مقطع زماني خاصي مورد بررسي قرار مي گيرد و تصميم آن به مسائل امروز، مجالي ديگر مي خواهد که در آینده اگر فرصتي بود به آن خواه پرداخت.

اين امر مشخص است که ميان شکل کار و محتواي حرکت ارتباط جديدي ناپذير وجود دارد و نمي توان آن ها را جدي از يکديگر مورد بررسي قرار داد اما اين رابطه شکل و محتوا و تأثير متقابل آن ها در پديده هاي اجتماعي مسئله اي است که تنها با شناخت دقيق و همه جانبه شرايط امکان پذير است .که در اين نوشته سعي بر اين است تا نقدهاي اين حرکت مورد بررسي قرار گ

رر فـرـقـنـت .
اولين مسئله مورد بررسي وضعيت جنبش

کارگري در آن دوره است.
جنبش کارگري تا قبل از کودتاي 28 مرداد 1332 از رشد و بالندگي بسيار خوبي برخوردار بود به گونه اي که شوراي

بختانه وارثان اين حرکت عظيم نتوانستند ميراث سپاهکل را به خوبي پاس دارند که آن نیز خود مجال ديگري ميطلبد

هر چند نيروهاي مدافع سر مايه داري از ان پس تلاش کردند تا بار ديگر دو مطلق را بر قرار کنند و ادعا کنند که بار ديگر



به جزيره آرامش رسیده اند اما از آن زمان تاکنون به رغم کشتار ها و اعدام ها و قتل عام هاي زندانيان سياسي در دهه 60 و قتل هاي زنجيره اي و سر کوبها ، مردم و نيرو هاي مبارز ، تمام مصائب رنج ها و ستم ها و کشتار هارا تحمل کرده اند ، اما هرگز به دو مطلق باز نگشتند و سکوت قبرستاني را پذيرا نشدند و مبارزات آزاينخواهانه و طبقاتي از آن زمان تاکنون همچنان ادامه دارد .

(1)شعر معروف کریم پور شیرازی :

هر که افزوده گشته مال و زرش

زر نباريد از آسمان به سرش

از کجا جمع گشته ثروت و مال

يا خودش دزد بوده يا پيرش

چنين در خاورميانه در شکل مبارزات تدارك ديده شد تا آنکه آغازي براي شکست مردم ظفار ، يمن ، فلسطين ، و تر کيه اين دو مطلق باشد و پس از سالها مبارزه بالاخره در سالگرد

همسان حماسه سپاهکل در بهمن 1357 ايمن دو مطلق شکسته شد و توده هاي مردم دانستند که قدرت

وبه خصوص مبارزات ویتنام وجنوب شرق آسيا ،خود را نشان مي داد .

تأثير متقابل مبارزات نيرو هاي چپ و کارگري در ايران ومبارزات جهاني و مقاومتها در برابر تهاجم همه جانبه نظام سر مايه داري ، ضرورت حرکتي جديد و مبارزه اي قهرميز را در دستور کار قرار داد .

در سالهاي اوليه بعد از کودتا . حکو مت کودتا تمام تلاش خود را بکاربرد تا آنکه تمام بقايي سازمانهاي کارگري و چپ را از ميان بردارد و چنين بود که تمایي نيرو هاي نظام سر مايه داري در جهت ايجاد فضاي گورستاني به کارگرفته شدند. با

کـشـتـار
کـارگـران
کوره پز خانه
ها در ورامين
و کارگران
در
اصفهان....
و با چنين
کشتارهاي
نيرو هاي
سرکوبگر
توانستند در
چشم تو ده
هاي مردم
قدرت مطلق
حکو مت و
ضعف مطلق مردم را حاکم کنند. دو
مطلقي که بايد در هم ميشکست و جريان
سپاهکل از جانب نيروهاي چپ وکارگري

زحمتکشان براي سرنگوني حکومت کودتا بود . و به لحاظ شکلي شکستن دو مطلق بود که ظاهري وقابيل شکستن . اما شور



حرکت کارگران و محتواي هم راستا با

باشد . اما همين امر يك بد بيني و نا اميدي در کارگران و زحمتکشان و توده هاي تحت ستم ايجاد کرده بود که با اقدام به شکست دو مطلق

از جانب نيرو هاي چپ و کارگري تا حدود زيادي جيران شد و گرفت آن نتيجه اي را که لازم بود . يعني آنکه حرکت ها سپاهکل به لحاظ محتواي هم راستا با

حرکت کارگران و زحمتکشان براي سرنگوني حکومت کودتا بود . و به لحاظ شکلي شکستن دو مطلق بود که ظاهري وقابيل شکستن . اما شور

کار دشواری است. کارگران غالباً بی این مشکل از 13 آمریکایی و 17 ایرانی پس فاحش ترین تجاوزات را به حقوق خود می پذیرند، (اتحادیه های کارگری و خودکامگی ص 352)



خودکامگی ص 352)

اما به لحاظ محتوای مبارزات چپ و کارگری وضعیت به گونه ای بود که سرکوب 1332 که لیه نیز آن متوجه کارگران و زحمت کشان بود... پس از سرکوب سراسری جنبش کارگری و بخصوص پس از کشتار کارگران در 1338، یک سکوت قبرستانی بر جامعه حاکم کرده بودند، و اعتراض کارگران و زحمت کشان، به صورت حرکت های جمعی تا مدتی در سکوت بود. وضعیت گونه ای بود که بنا بر گزارش سفارت آمریکا پاس و نامیدی بر همه چیز سایه افکنده بود. این قدرت اهریمن شاه از یک طرف و احساس ضعف کارگران و زحمت کشان و توده های مردم از طرفی دیگر، باید شکسته می شد، تا بار دیگر مردم و زحمت کشان به خودباوری برسند.

امر مهم آن بود که گروه های منسجم رو شنفکری و کارگری به راه و روشی رسیدند که ضرورت حرکت در جهت باز کردن راهی جدید برای مبارزه را در دستور قرار دادند. این سکوت گورستانی را که بر قرار شده بود وضعیت مطلق را

که کارگران و زحمتکشان در

برابر قدرت مطلق رژیم احساس میکردند، مانع هرگونه حرکت و تشکلی بود. علاوه بر آن در سطح جهانی نیز نیرو های چپ و کارگری تعرضی سراسری را به سرکوبگران سر ملیه داری آغاز کرده بودند

که نمونه های آن در امریکای لاتین و خاور میانه مشاهده میکنیم و کشورهایمانند کوبا و ونزوئلا و نیکاراگوئه و برزیل و... مبارزات مساحانه ای را علیه حکومت های دست نشانده آغاز کرده بودند و هم

خارجی تا حدودی رها شوند. می گویم تا حدودی زیرا این مسئله مشخص است که با پیروزی نیرو های چپ و کارگری در ایران و با وجود نظام جهانی سرمایه داری چالش ها و مبارزات وسیعی هم

زمان در پیش رو قرار داشت. به همان دلیل که کشورهای دیگری که تا حدودی استقلال و آزادی خود را به دست آورده بودند، نتوانستند آن را در طوفان های بعدی چالش با سرمایه داری حفظ کنند، همانند هند و یا چین و یا همان اردوگاه سوسیالیسم آن زمان. اما این مسئله هیچ گونه دلیلی بر آن نمی شود که در آن مقطع نیرو های چپ و کارگری و گرایش چپ جبهه ملی می توانستند حداقل جلوی کودتا را بگیرند. این سوال که در صورت جلوگیری از کودتا وضعیت مردم، امروزه چگونه بود سوالی است کاملاً انحرافی، مگر قرار است مشکلات جامعه بشری یک بار برای همیشه حل شود، چه کسی چنین ادعایی کرده است و به طور قطع اگر جلو کودتا هم گرفته می شد، تنها بخشی از مسائل قابل حل بود، و بخش عمده آن نیز باید در چالش های بعدی تکلیفش روشن می شد، اما می توان گفت که به طور قطع در جایگاهی بهتر از امروز بودیم.

با این حال در دور بعدی مبارزه که برای شکستن جو پاس و ناامیدی از سپاهلک آغاز شد نسل جدید نیرو های چپ و کارگری وحدت و همبستگی خود را نشان دادند که تا سرنگونی شاه ادامه داشت

از طرف دیگر در کنار سرکوب کارگران نیرو های کودتا و پشتیبانان آنها مبارزت به ایجاد تشکل های دست ساز خود کردند تا مبارزات کارگران و زحمتکشان را به سمت دلخواه هدایت کنند. اهمیت مسائل کارگری

ایران پس از کودتای 28 مرداد آنچنان بود که سفارت خانه های آمریکا و انگلیس با فاصله کمی از کودتا مبارزت به ایجاد تشکل های دست ساز خود کردند (ص

کارگران کشته شده و تعداد زیادی زخمی شده، اما از پای ننشست و در دوران پس از کودتا به خصوص تا سال 1338 که کشتار کارگران کوره پز خانه ها و کارگران نساجی اصفهان صورت گرفت همچنان ادامه داشت، گرچه از فردای کودتا اعتراضات پراکنده

کودتای 28 مرداد مسئله اصلی

در تمامی مناطق کارگری ادامه داشت اما از مهمترین آنان اعتراض سراسری کارگران کوره پز خانه ها در خرداد ماه 1338 بود. آن ها

خواهان افزایش دستمزد 35 درصدی بودند و در این زمینه هم بستگی کاملی میان کارگران حکم فرما بود. اما مقامات کودتا که از این اعتراض سراسری کارگران به خشم آمده بودند، و گمان نمی کردند که کارگران در برابر قدرت آنان ایستادگی کنند، برای کارگران لشکر کشی کردند، ولی کارگران شجاعانه در برابر نیرو های

کودتا ایستادند، در زد و خوردی که میان ارتش و کارگران صورت گرفت بیش از 50 تن از کارگر کشته شدند و صدها نفر زخمی بر صحنه نبرد بر جای ماند. در این نبرد بیابان های اطراف و رامین غرقه در خون کارگران شد و اجساد کارگران در منطقه ای وسیع پراکنده بود. توگونی که صحنه ای از نبردهای جنگ جهانی بود. دژخیمان شاه که میخواستند سکوت

گورستان را حاکم کنند در مواردی رگبار مسلسل را به روی کارگران میبندند، هم زمان با اعتصاب سراسری کارگران کوره پز خانه ها، کارگران کارخانه نساجی وطن اصفهان که در جریان کودتا مورد

تهداجم فرار گرفته و بسیاری از آنان بازداشت و یا اخراج شده بودند، بار دیگر دستت به

اعتصابی سراسری زدند و در زد و خوردهی که میان آنان و ارتش کودتا صورت گرفت بیش از 10 نفر از

اعتصابی سراسری زدند و در زد و خوردهی که میان آنان و ارتش کودتا صورت گرفت بیش از 10 نفر از

اعتصابی سراسری زدند و در زد و خوردهی که میان آنان و ارتش کودتا صورت گرفت بیش از 10 نفر از

در این نبرد بیابان های اطراف و رامین غرقه در خون کارگران شد و اجساد کارگران در منطقه ای وسیع پراکنده بود.

تهداجم فرار گرفته و بسیاری از آنان بازداشت و یا اخراج شده بودند، بار دیگر دستت به

اعتصابی سراسری زدند و در زد و خوردهی که میان آنان و ارتش کودتا صورت گرفت بیش از 10 نفر از